**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۸/۰۱/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر سیاق در دلالت عبارت

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**امر واقع در سیاق مندوبات**

من امروز می‌خواهم این بحث یک قدری منظم‌تر بحث بکنم و احیاناً بعضی از نکاتی که دیروز عرض کردیم هم تکرار بکنم در مورد امر واقع در سیاق مندوبات چند مرحله بحث هست یکی اینکه صور مختلف این مطلب را تصویر کنیم. صور مختلف تصویرش باعث می‌شود که اقوالی که بعد ذکر می‌کنیم روشن بشود که این اقوال مربوط به کدام صور هست چون این بحث به صورت سرفصل مستقل مطرح نشده و از لابلای کلامات فقهاء استفاده می‌شود به صورت شسته رُفته بحثش مطرح نیست یک تقسیم‌بندی هست اینکه گاهی اوقات ما دوتا امر داریم یکی ندبی است یکی ظاهر بدویش وجوب است یکی قطعاً ندبی است یکی ظاهرش امرش وجوب است. یک جور دیگر این هست که سه‌تا امر داشته باشیم یکی ندبی باشد یکی وجوبی باشد یکی ظاهر در وجوب. این هم صورت دوم مسئله. آیا اقوالی که هست مربوط به کدام یک از این دو صورت هست؟ در ضمن اقوال این را طرح می‌کنیم که کدام یک از این دو صور عمل می‌شود. نکته دوم اینکه امر گاهی اوقات به صیغه است گاهی اوقات به غیر صیغه و ماده و امثال اینها دلالت بر امر می‌کند این اقوال مربوط به کدام است؟ مربوط به هر دو صورت است یا هر مربوط به یک صورتش هست؟ این هم دوتا تقسیم‌بندی. یک تقسیم‌بندی سوم هست که ما گاهی اوقات دوتا امر یا چندتا امر داریم می‌گوید «اغتسل للجمعة و اغتسل للجنابة و اغتسل للمس للمیت» یا اینکه حالا جایی که ماده باشد گفته «غسل الجمعة واجبة، غسل الجنابة واجبة، غسل مس المیت واجبة» آن کلمه دالّ بر امر گاهی اوقات تکرار شده گاهی اوقات در حکم تکرار هست به حرف عطف، گاهی اوقات ادات دالّ بر، لفظ دالّ بر وجوب تکرار نشده

حالا آنکه تکرار نشده در حکم تکرار هم نیست به اینکه یک امر یک مرکب ذات اجزاء می‌شود یا امر به مقیدی که قیدهایی دارد که بعضی از این قیدها را می‌دانیم واجب نیست یا بعضی از این اجزاء را می‌دانیم واجب نیست بحث این هست که آیا سایر اجزاء واجب هست یا واجب نیست یا ذات مقید واجب هست یا واجب نیست؟

پرسش: این بدون حرف عطف ... پاسخ: فرض کنید گفته که «صلّ مع القنوت» ما می‌دانیم قنوت واجب نیست اصل صلاة را می‌توانیم اثبات وجوبش را بکنیم یا نکنیم؟ این طوری هست که سه شق، در یکی از کلمات مرحوم آقای داماد دیروز عبارتشان را خواندیم و مطرح کردند خب حالا این اقوال را که می‌خواهیم بخوانیم باید دید که مربوط به کدام یک از این صور هست اقوال و ادله یعنی سه مرحله بحث هست یکی صور مسئله،‌اقوال مسئله، ادله مسئله. اما اقوالی که در این مطلب استفاده می‌شود قول اول این هست که امر واقع در سیاق مندوبات ظاهر در استحباب است. حالا یک نکته‌ای قبل از اینکه این اقوال را بگویم عرض بکنم من تتبع جدید امروز نکردم همان بحثی که دیروز کرده بودم فقط جمعبندی کردم و مرتبش کردم این بحث علی القاعده چیزهای دیگری هم داشته باشد کلمات دیگری هم در کلمات قوم بشود پیدا کرد. این یک کم بعضی از منابع بحث هست نه همه منابع بحث. قول اول این است که امر واقع در سیاق مندوبات ظاهر در استحباب هست در نهایة المرام ج1، ص455؛ حاشیه مدارک برای مرحوم وحید بهبهانی ج3، ص148؛ مصابیح الظلام فی شرح المفاتیح الاحکام مرحوم وحید، ج3، ص337، ج10، ص128؛ ریاض ج3، ص126، ص172؛ تبصرة الفقهاء از شیخ محمد تقی صاحب حاشیه ج2، ص201 این مطلب هست، همچنین در جواهر ج9، ص389؛ در بحار ج78، ص7، هم این مطلب نقل شده البته مختار خود ایشان نیست می‌گویند گاهی اوقات به جهت سیاق اشکال شده و فیه نظر. همین مقدار تعبیر می‌کند.

پرسش: آدرس را دوباره بفرمایید ... پاسخ: ج78، ص7، حالا بگوییم ج81، چون من آدرسها را معمولاً براساس چاپ ایران می‌دهم این 78 چاپ بیروت

است. از برنامه جامع الاحادیث و اینها براساس چاپ بیروت می‌دهند که این فهرستهایشان سه‌تا آخر رفته این است که سه‌تا کمتر هست. از ج53 هست انگار یا پنجاه و چند هست که فهرستها شروع می‌شود از آن به بعد این فهرستها را در چاپ بیروت بردند ج 108، 109، 110؛ این است که سه شماره تفاوت دارد. من حالا آدرسها را خودم شخصاً براساس چاپ ایران می‌دهم این است که 81 تعبیر می‌کنم ولی حالا اگر چاپ بیروت بخواهید در نظر بگیرید ج78 می‌شود.

البته در یکسری از کلمات هست اشاره شده که امر واقع در سیاق مندوبات ظهور در وجوب ندارد حالا آیا ظهور در استحباب دارد ندارد؟ سکوت دارد خیلی روشن نیست که این قول را می‌خواهد مطرح کند یا قول چهارم را؟ البته اینها چون قائلین‌شان تقریباً معمولاً همان کسانی هستند که قائل به استحباب هستند ممکن است ناظر به همین قول باشد حالا آدرسها اینها را هم یادداشت کنید. مصابیح الظلام ج1، ص419، ج3، ص69؛ ریاض ج6، ص236، ص360؛ جواهر ج3، ص111؛ اینها آنهایی هستند که این قول را اختیار کردند یعنی که ظاهراً که می‌گویند دلالت بر وجوب ندارد مرادشان این هست که ظهور در استحباب پیدا می‌کند بعضی چیزهای دیگر هم هست که اصل ظهور در وجوب را مطرح می‌‌کنند. ظهور در وجوب را گفتند از بین می‌رود. انوار الفقهاهة کتاب الحج ص101، رسائل میرزای قمی ج2، ص470؛ غنائم میرازی قمی ج1، ص534؛ مناهج الاحکام ص679؛ یک آدرس هم اینجا اضافه بکنیم مصابیح الظلام ج4، ص140؛ عبارتش یک عبارت خاصی هست حالا من عبارتش هم می‌خوانم عبارت مهمی هست بعداً من روی این عبارت کار دارم ایشان یک روایتی را نقل می‌کند که در آن طلبی واقع شده که در سیاق ندب هست و اینکه به آن استدلال بر وجوب شده می‌گوید: «لکن الدلالة لا تخلو عن الوهن من جهة ملاحظة السیاق، و ظهور کون المعصوم علیه السّلام فی صدد بیان الواجب و المستحب جمیعا» این یک مطلب تازه‌ای هست در مصابیح الظلام که این را ما در قول چهارم به آن برمی‌گردیم در موردش صحبت می‌کنیم. خب این قول اول است. در مورد قول اول خب بگذارید هر قول را مستقلاً بحث کنیم این شاید بهتر

باشد چهار قول هست قول اول این هست که ظاهر در استحباب هست قول دوم این هست که نه همان ظهور در وجوب باقی می‌ماند قول سوم این هست که ظهور در وجوب دارد ولی ظهورش در وجوب ضعیف می‌شود اصل ظهور در وجوب هست ولی ظهور در وجوبش ضعیف می‌شود قول چهارم این هست که ظهور در وجوب ندارد ولی ظهور در استحباب هم ندارد.

پرسش: مجمل هست پاسخ: حالا مجمل هست یا غیر مجمل هست در مورد آن بعداً توضیح می‌دهم.

خب این چهار قول هست اما قول اول استدلالی در این مورد وارد نشده مگر در کلمات صاحب جواهر البته می‌گویم که تتبع من ناقص است اینکه می‌گویم فیما تتبعت را همیشه در کلمات من مقدر بگیرید.

پرسش: حاج آقا این را از کجا شروع فرموید یعنی این بحث یک مبحثی از فقه بوده که این را شروع کردید دیگر چندتا روایت بوده این از همانجا بفرمایید که ... پاسخ: نه با کلمه سیاق و اینها من دنبال کردم. با البته خود سیاق خیلی مواردش زیاد بود سعی کردم یک کمی چیزهای دیگری هم ضمیمه‌اش بکنم که مواردش کمتر بشود و اینها. یک علتی هم که این تتبع من خیلی ناقص است اینکه سیاق خودش چندین هزار مورد بود نمی‌توانستم همه سیاقها را بگردم یکسری چیزهایی مثل مثلاً مندوب، مندوبات نمی‌دانم امثال اینها را ضمیمه‌اش کردم دایره‌اش کم شد ولی خب طبیعتاً احیاناً ممکن است بعضی موارد از دست من به خاطر همین کم کردن چیز

پرسش: ... پاسخ: من اینها را جستجوی کامپیوتری جستجو کردم اصل چهار قول در کلمات حاج آقا از قدیم ایشان مکرر این چهار قول را مطرح می‌فرمودند ولی این چهار قول را مواردش و امثال اینها را خب تتبع کردم و بیانات و تقریباتی که بر هر قول هست اینها را آوردم که حالا صحبت می‌کنم. خب استدلالی که بر این مطرح شده در کلام صاحب جواهر ج4، ص64، هست ایشان می‌فرمایند که ... محصل استدلالشان این هست که اگر سیاق را به وسیله سیاق ما امر را حمل بر ندب نکنیم استعمال لفظ در حقیقت و مجاز پیش می‌آید که عرض کردم که در

واقع اشاره به این هست که حتی اگر ما اصل استعمال اکثر را معنی را صحیح بدانیم دیگر استعمال لفظ در دو معنایی که یک معنایش معنای حقیقی باشد یک معنایش معنای مجازی باشد این دیگر کأنّ کاملاً جایز نیست. حالا آن بحث کبروی که استعمال لفظ در اکثر از معنی جایز هست یا جایز نیست را نمی‌خواهم بحث کنم به نظر ما اشکال عقلی ندارد ولی خلاف ظاهر هست حمل لفظ بر اکثر از معنی. این است که از این جهت ما با مرحوم صاحب جواهر موافق هستیم که کبرویاً اگر لازمه مطلبی استعمال لفظ در اکثر از معنی باشد نمی‌‌توانیم به او ملتزم بشویم چون خلاف ظاهر است نه خلاف معقول و ممکن نیست. اما عمده بحث، بحث صغروی است که آیا لازمه سیاق استعمال لفظ در اکثر از معنی هست یا نیست؟ در وجوه دیگری که اینجا می‌آید وجوه دیگر می‌آیند همین مطلب را می‌زنند می‌گویند لازمه سیاق استعمال لفظ در اکثر از معنی نیست بنابراین وجوه دیگر در واقع یک نوع پاسخی بر این استدلال صاحب جواهر هست این وابسته به این هست که آیا امری که در موارد ندب استعمال می‌شود در آن تجوّز به کار می‌رود؟ اصلاً اصل دلالت امر بر وجوب به چه نکته‌ای هست آیا این نکته سبب می‌شود که اگر در جایی از امر استحباب اراده شده باشد این مجاز باشد این حالا در وجوه بعدی این تحقیقش بیشتر خواهد بود این وجه اول است وجه دوم این هست که امر بر ظهور خودش در وجوب باقی می‌ماند در ریاض ج1، ص358 به این مطلب ملتزم شده بیانات مختلفی برای استدلال بر این مطلب هست بیان اول، بیانی بود که دیروز نقل کردم باز هم تکرار می‌کنم عبارتش این بود که در ریاض فرمود: «و الأمر حقیقة فی الوجوب، و لا صارف عنه سوی وروده فیها فی سیاق المستحبات، و هو بمجرّده» یک عبارتی ذیلش دارد «غیر کاف فی الصرف، عملا» حالا قبل از اینکه این بحث را بگویم یادم رفت در بحث اول بگویم آن این است که قول اولی که امر ظاهر در استحباب می‌شود یک بحثی در موردش اصلاً باید بکنیم که این آن صور مختلفی که در مسئله گفتیم ناظر به کدام آن صورتهاست اولاً آن تقسیم‌بندی اولی که کردیم که گاهی اوقات فقط در سیاق مندوبات هست گاهی اوقات هم در سیاق مندوبات هم در سیاق واجبات قرار

می‌گیرد و ثلاثی نه ثنائی خب پیداست که در جایی که ثلاثی باشد نمی‌گویند که ظاهر در استحباب هست آن واضح هست اما در مورد آن صورتهای دیگری که آنجایی که کاملاً مسلم هست که استدلال صاحب جواهر به او ناظر هست استدلال صاحب جواهر در جایی هست که امر تکرار نشده باشد ولی اگر امر تکرار شده باشد خب واضح هست که استعمال دو لفظ هست در دو معنای مختلف آن اشکالی پیش نمی‌آید در جایی که به عطف هم باشد ممکن است بگوییم این استدلال صاحب جواهر باز می‌آید به دلیل اینکه عطف ولو در حکم تکرار آمده ولی نه در حکم تکرار لفظ عامل عطف به معنای این هست که آن معنی در اینجا می‌آید بنابراین کأنّ باید آن لفظ را در دو معنی استعمال کنیم تا بتواند در اینجا هم بیایید خب در این صورت هم این هم این مطلب می‌شود مطرح بشود اما در جایی که ... البته به نظرم اصل استدلال حتی در آن صورتی هم که اینجا می‌آید استدلال صحیحی نیست یعنی در جایی هست که ما یک امر داریم فرض کنید یک امر داریم تعلق گرفته به ... حالا بله من فکر می‌کنم این را فقط در صورت عطف بشود استدلالش را مطرح کرد چون در صورتی که یک واجب مرکب باشد یا واجب مقید باشد این طور نیست که ما دوتا نسبت داشته باشیم این امر به این مجموع مرکب نسبت داده شده این نسبتش یا وجوبی است یا استحبابی است این طور نیست که نسبت به تک تک اجزاء امر نسبتهای جداگانه داشته باشد فرض کنید اگر ما می‌گوییم که الصلاة مع القنوت واجبة ما یک وجوب را نسبت به صلاة ندادیم و یک وجوب را نسبت به صلاة مع القنوت داده باشیم که بشود این لفظ را در اکثر معنی ... یکی اینکه صلاة مع القنوت متعلق وجوب هست و این متعلق یا باید واجب باشد یا مستحب باشد بنابراین این در این صورت اصلاً به نظر می‌رسد که نشود یا مثلاً اگر گفتیم الصلاة واجبة

پرسش: ... یعنی موضوع را داریم عطف می‌کنیم پاسخ: یعنی چی موضوع را عطف می‌کنیم؟ بحث سر این هست که صلاة مع القنوت یک مفهوم هست این مفهوم انحلالی نیست که وجوب به نحو انحلال روی اجزاءش برود این صلاة مع القنوت

پرسش: مجموع این دوتا ... پاسخ: یعنی این لفظ صلاة به او نسبت داده شده لفظ صلاة، لفظ صلاة در این مجموعه یا مراد واجب است یا مراد مستحب است؟ اگر بگویید مراد هر دو هم که نمی‌شود شما می‌خواهید بگویید نسبت به یک جزءاش واجب است نسبت به یک جزء دیگرش مستحب است

پرسش: ... اینها داخل محل نزاع نیستند پاسخ: نه احتمال می‌دهم که این مورد را گفته باشد ولی این مورد استدلال ناتمام است من فکر می‌کنم حالا دیگر مراجعه نکردم که آن موردی که صاحب جواهر استدلال کرده کجاست فکر می‌کنم این استدلال را در مورد عطف اینها مطرح کردند کأنّ عطف چون به منزله تکرار عامل هست یعنی تکرار معنای عامل هست این عامل را به اعتبار معطوف علیه به یک معنی می‌گرفتند به اعتبار معطوف به یک معنای دیگر گرفتند علی أی حال حالا این هم اگر بشود تصویر کرد یا نشود تصویر کرد نمی‌دانم خیلی اگر این استدلال تام هم باشد در عطف می‌توانیم یک طوری تصویر بکنیم آن هم یک قدری مشکل هست که عرض کردم عطف به منزله تکرار معنی است نه تکرار لفظ و اگر معنای ما، یعنی لفظ ما در هر دو معنی استعمال شده باشد باید هر دو معنی تکرار بشود اما اینکه در معطوف لفظ به یک معنی باشد در معطوف علیه به یک معنای دیگر باشد این خیلی مشکل هست این را چطوری می‌شود تصویر کرد این است که این استدلال اصلاً اینکه به کجا مربوط می‌شود و کجا را می‌خواهد بزند خیلی واضح نیست که اصلاً تحلیل این استدلال مشکل هست این هم یک مطلب است.

پرسش: ... پاسخ: نه نماز را با قنوت واجب نیست

پرسش: ... پاسخ: نماز با قنوت واجب نیست، نماز واجب است فردی از واجب هست ولی واجب نیست.

پرسش: ... پاسخ: نه می‌خواهیم این را بگویم که این اصلاً اصل استدلال، من استدلال را نمی‌خواهم می‌خواهم بگویم آن وجه در آنجا نمی‌آید اینکه ما می‌گوییم ظهور امری که ذاتاً ظهور در وجوب دارد در اینجا ظهور در استحباب پیدا می‌کند به قرینه وقوع در سیاق مندوبات خب

پرسش: ... پاسخ: آنها حتماً این ادعا را ندارند این قول را کسانی که مدعی هم هستند گاهی اوقات ممکن است غفلت بشود کأنّ آن هم انجام گفته بشود البته این مطلب چیز نشود یک بحث ظهور در استحباب است یک بحث شکسته شدنش ظهور در وجوب، شکسته شدنش ظهور در وجوب با قول چهارم هم سازگار است ما ممکن است بگوییم که ظهورش در وجوب از بین می‌رود ولی ظهور در استحباب پیدا نمی‌کند این قول چهارم در اینجا مطرح هست آنکه ما می‌خواهیم بگوییم ظهور در استحباب را کسی نمی‌تواند ملتزم بشود خب این، مطلب است. نکته دیگر اینکه، اینکه عرض کردم که تحقیق این مطلب در مورد، اینکه چطور ما دلالت امر به وجوب به چه نکته‌ای باشد این نکته را هم توجه داشته باشید دلالت امر بر وجوب بین دلالت صیغه امر و دلالت ماده امر فرق هست بنابراین در تحلیل این قول این دو صورت را که اینکه آیا امر ما به نحو امر وجوبی هست یا امر ما با صیغه هست و با ماده باشد فرق است این را حالا داشته باشید بعداً ما در موردش صحبت می‌کنیم. این قول اول است.

قول دوم اینکه امر ظاهرش وجوب است و سیاق، ظهور امر در وجوب را از بین نمی‌برد بیاناتی برای استدلالات در این مورد وجود دارد استدلال اول، استدلالی هست که باز در ریاض آمده ج1، ص358، فرموده: «و الأمر حقیقة فی الوجوب، و لا صارف عنه سوی وروده فیها فی سیاق المستحبات، و هو بمجرّده سیّما مع الأمر فیها بکثیر من الواجبات غیر کاف فی الصرف، عملا بالأصل فی الاستعمال مع عدم تیقن الصارف» خب با تعبیر «سیّما» اشاره می‌کند که محل بحث ایشان هم صورت ثنائی هست که دوتا امر داشته باشیم یک امر ندبی باشد یک امر ظاهر در وجوب، و صورت ثلاثی که سه‌تا امر داشته باشیم یک امر استحبابی یک امر وجوبی یک امر ظاهر در وجوب می‌گوید جایی که ثلاثی باشد که خب واضح‌تر است سیّما اشاره به همین می‌کند جایی که ثلاثی باشد ظهور امر مشکوک در وجوب، بقای ظهورش خب روشن‌تر است. استدلالی که صاحب ریاض می‌کند به نظر می‌رسد که گویا روی مبانی قدماء هست که اصالة الحقیقة را یک اصل برأسه می‌دانند اصلی که مطلب را تمام می‌‌کند من به نظرم اصالة

الحقیقة ممکن است دو جور تفسیر کنیم یک جور اصالة الحقیقة را بگوییم اصلاً اصلی نیست یکی از مصادیق اصالة الظهور هست خودش اصلاً هیچ اعتبار ندارد یکی اینکه اصالة الحقیقة اصل هست ولی صغرای ظهور را تشکیل می‌دهد یعنی در جایی که ما شک می‌کنیم که کلام ظهور دارد یا ظهور ندارد اصلاً این هست که ظهور پیدا کند در معنای حقیقی، این یک مبنی

پرسش: مبنای دوم چی بود؟ پاسخ: ما بگوییم اصالة الحقیقة در جایی که ما شک داریم کلام ظهورش در چیست؟ در معنای حقیقی هست یا معنای مجازی؟ اصل این هست که ظهور کلام مثلاً در معنای حقیقی باشد و این ظهور کلام در معنای حقیقی بعد تازه موضوع می‌شود بر تطبیق کبرای کلی اصالة الظهور

پرسش: خب باز هم در حقیقت مصداق اصالة الظهور ... پاسخ: نه مصداق اصالة الظهور، خودش اصل برأسه هست ولی اصلی هست مجاریش با مجاری اصالة الظهور متفاوت است اصالة الظهور شک در مراد هست مع تیقن الظهور، طبق این بیان اصالة الحقیقة شک در ظهور هست می‌گوید اگر شما شک داشتید که کلام ظاهر در جی هست کلام را ظاهر در معنای حقیقی بگیرید خب این هم یک تقریب هست که ما در بعضی از چیزهایمان می‌خواستیم بگوییم ممکن است شخصی یک چنین ادعایی را در مورد اصالة الحقیقة بگوید علی أی حال اگر کسی اصالة الحقیقة را با اصالة الظهور برگردد که خب این بیان صاحب ریاض یک بیان تامی نیست یعنی این بیان باید بازگشت به این بکند که آیا سیاق تأثیر در ظهور می‌گذارد یا نمی‌گذارد خب خودش یک استدلال معتبری نیست چیز جدیدی برای ما نمی‌آورد این را اثبات نمی‌‌کند که سیاق دخالت دارد در ظهور یا دخالت ندارد در ظهور اما اگر ما گفتیم که اصالة الحقیقة در جایی که شک کردیم ظهور داریم یا ظهور نداریم اصل این هست که ظهور لفظ بر طبق معنای حقیقی است خب اگر کسی گفت که سیاق ظهور در معنای مجازی ایجاد می‌کند اینکه شک نداریم که اصالة الحقیقة بخواهیم جاری کنیم اگر بگوییم با وجود ؟؟؟ سیاق مشکوک است نمی‌دانیم سیاق تأثیرش چی هست ممکن است این را ولی اگر ما گفتیم ما می‌دانیم که سیاق ظهور را از بین می‌برد لفظ را مجمل می‌کند یا ظهور

در استحباب ایجاد می‌کند دیگر شک در ظهور نداشته باشیم حالا چه آن چیزی که لفظ ظاهر در او هست بشناسیم بگوییم ظاهر در استحباب است چه آن را هم نشناسیم بگوییم که مجمل می‌کند در جایی که شک در کیفیت ظهور نداشته باشیم خب طبیعتاً به اصالة الحقیقة نمی‌شود تمسک کرد علی أی حال این بیان صاحب ریاض روی خیلی بیان فنی نیست یعنی بیانی نیست که نکته‌ای جدیدی در این بحث ایجاد بکند عمده کلام این است که آیا واقعاً سیاق تأثیر در ظهور دارد یا تأثیر در ظهور ندارد؟ این بیان هیچ چیزی را برای ما اثبات نمی‌کند که تأثیر در ظهور داشتن یا نداشتن را اثبات کند یا نه؟ بله اگر یک موقعی شک کردیم در ظهور و عدم ظهور و اصالة الحقیقة را هم به عنوان مصداق ظهور دانستیم این بیان را می‌توانیم پیاده کنیم این خیلی فرضٌ فی فرض هست که از کلام صاحب ریاض نکته خاصی استفاده کنیم این است که این بیان خیلی بیان مهمی نیست بیان مهم از همه این بیانات مهمتر دوتا بیان هست یکی بیان آقا ضیاء است یکی بیان آقای خوئی است بیان آقاضیاء این هست من حالا عین عبارت آقا ضیاء را بخوانم در شرح تبصره مرحوم آقا ضیاء ج3، ص172، این طوری فرموده‌اند الان یادم نیست در چه بحثی هست حالا عبارتشان را بخوانم ایشان می‌گوید: «لکن التحقیق أن یقال: إنه بعد استقرار ظهور النص فی المفسدیة فی فقرأت متعددة فمجرد قیام القرینة المنفصلة علی خلاف الظاهر فی بعضها» حالا قبل از اینکه این بیان ثانی را بگویم این قول ثانی که «یبقی علی ظهوره فی الوجوب» همه صور آن مسئله را می‌تواند شامل بشود چون می‌خواهد بگوید هیچ تغییر نمی‌‌کند همه صورتهای مسئله می‌تواند داخل در این بحث باشد آن جهت صورتهای مسئله این قول واضح هست که همه را می‌تواند بگیرد.

خب به هر حال مرحوم آقا ضیاء این طور می‌فرمایند که «لکن التحقیق أن یقال: إنه بعد استقرار ظهور النص فی المفسدیة فی فقرأت متعددة فمجرد قیام القرینة المنفصلة علی خلاف الظاهر فی بعضها، لا یوجب قلب ظهور هذه الفقرة إلی الاستحباب، کی- بمقتضی ظهور السیاق- یتعدّی إلی بقیة الفقرات، بل الظهور الأولی محکوم بالحجیة فی الذی لم یقم علی خلافه حجة، کما لا یخفی. و إلی مثل

هذه النکتة أشرنا سابقا، و لذا استفاد الأصحاب حرمة استقبال القبلة فی موقع التخلّی، مع انه فی نصه مقرون باستقبال الشمس، المحمول علی الکراهة بقرینة منفصلة. و أمثال ذلک فی أبواب الفقه کثیرة جدا» از بیان مرحوم آقا ضیاء یک نکته‌ای را در آن تقسیم‌بندی اولیه استفاده می‌شود که آن را مناسب بود از اول ذکر می‌کردیم آن این است که قرینه بر عدم اراده وجوب در بعضی از فقرات روایات گاهی اوقات قرینه متصله ممکن است باشد گاهی اوقات قرینه منفصله باشد این هم یک تفصیل در مسئله هست. فرض کنید ما می‌گوییم که شما واجب هست نماز صبح بخوانید و نماز شب بخوانید و واجب است نماز شب بخوانید وجب علیکم صلاة الصبح و وجب علیکم صلاة اللیل. به جهت ارتکاز متشرع بر عدم وجوب صلاة اللیل که به منزله ارتکاز متصل هست آن ممکن است این قرینه متصله هست برای اینکه صلاة اللیل واجب نیست یک موقعی هست نه آنکه دالّ بر این هست که یکی‌شان واجب نیست قرینه متصله یا کالمتصله نیست بلکه قرینه منفصله هست. بیان مرحوم آقا ضیاء در جایی می‌آید که به قرینه منفصله از ظهور بعضی از فقرات در وجوب رفع ید کرده باشیم محصل بیان ایشان این هست که قرینه منفصله در مرحله حجیت اثرگذار هست نه در مرحله ظهور. پس بنابراین کلام ظهور دارد هم صدر ظهور دارد هم ذیل ظهور دارد و مجرد اینکه ذیل روایت ظهورش از حجیت بیافتد باعث نمی‌شود که صدر روایت ظهورش از حجیت بیافتد این بیان ایشان است خب این بیان را توجه دارید که اولاً در جایی هست که ما از آن سه صورتی که عرض کردم که امر تکرار شده باشد یا امر به نحو عطفی باشد یا یک امر واحد باشد در جایی که امر تکرار شده باشد که این صورت خیلی واضح هست که می‌آید در جایی که امر به نحو عطفی وجود داشته باشد آیا این بیان ایشان می‌آید یا نمی‌آید؟ مبتنی بر این هست که اینجا کلام دوتا ظهور دارد و یک ظهور وحدانی دارد دوتا این ... روشن‌تر از او در جایی که یک امر واحد باشد به عدد اجزاء و ظهورهای انحلالی ندارد یک ظهور داشته باشد نسبت به وجوب مثلاً این جزء اگر امر کردند صلّوا، صلاة ده جزء داشته باشد این ظهور ندارد که این جزء واجب است، این جزء واجب است، این جزء

واجب است ... که ما از هر کدامش به قرینه منفصله از ظهورش رفع ید کردیم آن ظهورهای دیگر هم سرجای خودش باقی باشد و من فکر می‌کنم شاید جاهایی که حالت عطفی هم داشته باشد عقلاءً ظهورش انحلالی نیست یعنی فرض کنید اگر ما گفتیم که اغتسل للجمعة و الجنابة، اینجا عطف به منزله تکرار لفظ نیست به منزله تکرار معنای اغتسل هست و این معنی یا دالّ بر وجوب است یا دالّ بر وجوب نیست یک ظهور بیشتر ندارد بنابراین به نظر می‌رسد کلام مرحوم آقا ضیاء فقط در صورتی که به نحو فقرات عدیده باشد می‌آید نه در صورتهای دیگر البته نسبت به اینکه امر به وجوب باشد به نحو صیغه باشد یا به نحو ماده باشد فرقی نمی‌کند هر کدام باشد این بیان به آن جهتش وارد نمی‌شود اما اصل اینکه این بیان تام هست یا تام نیست این را فردا صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»